

# سرمایه اخلاقی و بقای سیاسی

محمود اسماعیل نیا

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

men1337@yahoo.com



- The Politics of Moral Capital
- John Kane
- Cambridge University Press
- 2001, 288PP.

«سرمایه اخلاقی» نام می‌نهد. از آنجا که سیاست اساساً معطوف به دستیابی به اهدافی سیاسی است، سرمایه اخلاقی نیز باید به گونه‌ای مؤثر در این جهت به کار گرفته شود.

به تعبیر دیگر سیاستمداران برای پیشبرد برنامه‌های خود نیازمند نوعی بسترسازی اخلاقی در جامعه‌اند و برای این منظور خود را در خدمت ارزشها، اصول و اهدافی بنیادین و مورد قبول جامعه معرفی می‌کنند تا احترام و تأیید مردم را جلب کنند («سرمایه اخلاقی»)، که این فراتر از مفهوم «محبوبیت» است (p. 10). ولی این سرمایه وقتی ارزشمند است که توسط سیاستمداران به گونه‌ای مؤثر مورد استفاده قرار گیرد. زیرا به قول او در عالم سیاست قدیس بودن امری بی‌معناست، مگر آنکه فضائل فردی با مهارت‌های دستیابی به اهداف مقبول مردم، همراه شود. (P. 21) مؤلف همچنین به نقش «رهبران سیاسی» و اهمیت «سرمایه اخلاقی» برای آنها اشاره کرده و می‌نویسد که نقش نمادین رهبران و نوع ارتباط اقناعی آنها با پیروانشان (متفاوت با رابطه «مدیران سیاسی» و رأی‌دهندگان)، موجب اهمیت و برجستگی بیشتر نقش «سرمایه اخلاقی» در حیات سیاسی آنها می‌شود. وی می‌افزاید که «سرمایه اخلاقی» کارگزاران سیاسی، جدای از تعلق آنها به هویت‌های جمعی بزرگ‌تری مثل حزب، جنبش، دولت و حتی ملت نیست و از این رو بین دو مفهوم «سرمایه اخلاقی فردی» و «سرمایه اخلاقی نهادی» تمایز قائل می‌شود. از نظر او برای بررسی مفهوم «سرمایه اخلاقی فردی»، باید چهار مفهوم «آرمان»، «عملکرد»، «سرمشق» و «سخنوری / نمادپردازی» را در حیات سیاسی کارگزاران سیاسی مورد واریسی قرار داد. یعنی آرمانها و اهداف نهایی مورد قبول رهبران سیاسی و مردم، عملکرد خاص رهبران در دستیابی به اهداف؛ سرمشق بودن رهبران در ارتباط با اهداف و آرمانها؛ و بالاخره نوع نمادپردازی و سخنوری رهبران در ارتباط با پیروانشان (pp. 88-39).

## مقدمه

غالباً سیاست را عرصه‌ای غیراخلاقی از قدرت و منافع می‌دانند که دوری اخلاقی در آن جایی ندارد. ولی جان کین مؤلف کتاب حاضر معتقد است که دوری مثبت مردم نسبت به بازیگران و نهادهای سیاسی، منبع مهمی را در اختیار رهبران قرار می‌دهد که وی آن را «سرمایه اخلاقی» می‌نامد. او همچنین اعتقاد دارد که دوری منفی مردم موجب از دست رفتن «سرمایه اخلاقی» شده و مشروعیت و بقای سیاسی آنها را مخدوش می‌کند. جان کین در فصول دهگانه کتاب خود، ضمن تبیین مفهوم «سرمایه اخلاقی» و ارتباط آن با سیاست و رهبران سیاسی، به بررسی نقش این مفهوم در حیات سیاسی برخی از «رهبران سیاسی» معروف گذشته و معاصر (لینکلن، دوگل، ماندلا و آئونگ سان سوچی) می‌پردازد و همچنین آثار بحران اخلاقی را در «نهاد» ریاست جمهوری آمریکا (از دوره کندی تا کلینتون) مورد کاوش قرار می‌دهد.

جان کین عضو «دپارتمان سیاست و سیاستگذاری عمومی»<sup>۱</sup> در دانشگاه گریفیث کوئینزلند<sup>۲</sup> و معاون «مرکز حکمرانی و سیاستگذاری عمومی» در استرالیا است و نگارش این کتاب مربوط به زمانی است که به عنوان استاد میهمان، در دانشگاه ییل<sup>۳</sup> (آمریکا) در سال تحصیلی ۹۷ - ۱۹۹۶ تدریس داشته است.

## تعاریف

جان کین در دو فصل اول و دوم کتاب (با عنوان «سرمایه اخلاقی و سیاست» و «سرمایه اخلاقی و رهبری») می‌نویسد که حسن شهرت اخلاقی برای کارگزاران و نهادهای سیاسی، سرمایه مهمی را پدید می‌آورد که در کنار دیگر عوامل و منابع، در حیات سیاسی آنها مؤثر خواهد بود. این سرمایه، محصول دوری و ارزیابی مردم نسبت به عملکرد سیاستمداران و نهادهای سیاسی است که وی آن را (به تبع گسترش کاربرد واژه «سرمایه» از ادبیات اقتصادی به سایر حوزه‌ها)

## سرمایه اخلاقی در دوره‌های بحرانی

جان کین در بخش دوم کتاب خود (فصول سه و چهار) به بررسی حیات سیاسی آبراهام لینکلن و شارل دوگل، به عنوان دو رهبر روی کار آمده در دوره بحرانی کشور خویش، می‌پردازد. وی آبراهام لینکلن (۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) را رهبری می‌داند که گرچه در دوره ریاست جمهوری خویش (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱)، به عنوان مدیری ضعیف تلقی می‌شده، ولی به عنوان سیاستمداری موفق و اصولگرا، معتقد بود که «این حق است که قدرت می‌آورد» (P. 53) و نیز اهمیت این نکته را درک می‌کرد که خود را بر حق دانستن کافی نیست، بلکه باید در نظر مردم نیز برحق دیده شد («سرمایه اخلاقی») (P. 61). لینکلن معتقد به دموکراسی و حکومت قانون بود ولی در دوره‌ای زمام امور را به دست گرفت که جنگ داخلی بین ایالت‌های شمالی و جنوبی آمریکا (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱) و مناقشه بر سر الغای برده‌داری، وی را ناگزیر از اتخاذ سیاستها و مواضعی کرد که مطلوبش نبود ولی برای حفظ وضع موجود ضرورت داشت. از این رو از سوی دوستان به ضعف و از سوی دشمنان به استبداد متهم شد. با این همه او قهرمان الغای برده‌داری شد (۱۸۶۳) گرچه که خود قربانی ترور مخالفان گردید. (۱۸۶۵). لینکلن برای خود مأموریتی از جانب تقدیر قائل بود تا دموکراسی را در آمریکا محقق سازد و این آرمان با سرمایه اخلاقی شخصی او گره خورده بود؛ هر چند که در اواخر عمر اذعان نمود که سیر تحولات و حوادث به او آموخت که در ورای تلاشهای بشری، این اراده الهی است که مقصد نهایی را رقم می‌زند. (P. 82)

جان کین درباره شارل دوگل (۱۹۷۰ - ۱۸۹۰) بر این باور است که او سیاستمداری مستقل و جاه‌طلب بود که به خاطر نقشی که در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) برای رهایی فرانسه ایفا کرد، واجد «سرمایه اخلاقی» شخصی‌ای شد که فقط در مواقع بحرانی کاربرد داشت. (P. 86) بنابراین پس از کناره‌گیری از قدرت (۱۹۴۶) و در پی افزایش ناآرامی در الجزایر (مستعمره فرانسه)، در سال ۱۹۵۸ مجدداً نخست‌وزیر شد و سال بعد، پس از اصلاح قانون اساسی و افزایش اختیارات رئیس جمهور، به ریاست جمهوری رسید. وی موفق به حل بحران الجزایر شد (۱۹۶۲) ولی آرمانهای والاتری داشت که در یک کلمه خلاصه می‌شد: «عظمت فرانسه». به تعبیر آندره مالرو (۱۹۷۶ - ۱۹۰۱) متفکر و دولتمرد فرانسوی، «فرانسه برای دوگل مثل پروتلتریا برای لنین بود». (P. 88) دوگل می‌خواست با استفاده از سرمایه اخلاقی شخصی‌اش، نقش لویی چهاردهم را در قرن بیستم ایفا کند و فرانسه را به عنوان نیروی سوم و مستقلی، بین دو ابرقدرت شرق و غرب، مطرح سازد، ولی این آرمان با واقعیات سازگاری نداشت. او «مرد سرنوشت» بود (P. 203) و به آرمان خود وفاداری کامل داشت و نیز ناجی فرانسه و عظمت آن بود و از سرمایه اخلاقی شخصی خود به خوبی برای گذار از دوره بحران استفاده کرد، ولی این سرمایه تناسی با اوضاع عادی و مستقر جامعه نداشت و چنین بود که موقعیت او در پی ناآرامیهای داخلی فرانسه در سال ۱۹۶۸ رو به ضعف نهاد و سرانجام تسلیم آرای مردم شد و استعفا داد (۱۹۶۹).

## سرمایه اخلاقی و سیاست مخالفت

بخش سوم کتاب (فصول پنج و شش) به بحث «سرمایه اخلاقی» برای سیاستمداران مخالف اختصاص دارد که برای نمونه حیات سیاسی نلسون ماندلا (آفریقای جنوبی) و آتونگ سان سوچی (برمه - میانمار)، به عنوان دو چهره سیاسی مخالف و مبارز علیه دو رژیم سرکوبگر متفاوت، مورد بررسی قرار گرفته است.

از نظر جان کین، نلسون ماندلا (متولد ۱۹۱۸) بیش از آنکه یک سیاستمدار

معمولی باشد، پدیده‌ای اخلاقی و قهرمانی واقعی در دورانی غیرحماسی است. (P. 146) حیات سیاسی ماندلا با آرمان همیشگی‌اش، یعنی مبارزه با تبعیض نژادی در کشورش پیوند خورده و او را به نماد مبارزات ضد تبعیض نژادی تبدیل کرده است. مبارزات پیگیر ماندلا و دوران طولانی ۲۷ ساله زندانی شدنش (۱۹۹۰ - ۱۹۶۲)، برای او «سرمایه‌ای اخلاقی» پدید آورد که به خوبی از آن بهره‌برداری نمود. وی با تاسی از شیوه عدم خشونت گاندی، به تدریج دریافت و به پیروانش آموخت که برای ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک و چند نژادی، به جای دامن زدن به تنفر باید مهرورزی و مدارا پیشه کرد. ماندلا تصریح می‌کرد که «من حتی دشمنانم را دوست دارم، گرچه که از نظامی که ما را علیه یکدیگر قرار داده، متنفرم. (P. 138) او حتی پس از آزادی و در اوج محبوبیت و انتخاب به عنوان رئیس جمهور (۱۹۹۴)، اعلام کرد که در پایان دوره‌اش (۱۹۹۹) کناره‌گیری

## داوری مثبت مردم نسبت به بازیگران و

نهادهای سیاسی، منبع مهمی را در اختیار رهبران قرار می‌دهد که نویسنده آن را «سرمایه اخلاقی» می‌نامد

## دوگل می‌خواست با استفاده از

سرمایه اخلاقی شخصی‌اش، نقش لویی چهاردهم را

در قرن بیستم ایفا کند و فرانسه را به عنوان

نیروی سوم و مستقلی، بین دو ابرقدرت شرق و غرب،

مطرح سازد، ولی این آرمان با واقعیات

سازگاری نداشت

مدیریت سیاسی ماندلا عاری از انتقاد نبود ولی

وجهه اخلاقی او محفوظ ماند، یعنی همان

«اقتدار اخلاقی» ای که به او امکان می‌داد در زمان

سفر کلینتون به آفریقای جنوبی (۱۹۹۸) به صراحت از

سیاست خارجی ویژه خود (داشتن روابط دوستانه

با کشورهای مطرود آمریکا مثل کوبا، لیبی و ایران) دفاع کند

خواهد کرد و در اوج شگفتی دیگران این کار را کرد.

در واقع ماندلا نمونه‌ای استثنایی از یک رهبر سیاسی مخالف بود که از «سرمایه اخلاقی» خود با مهارت تمام در حل مشکلات جنبش خود و ایجاد فرصتهای تازه برای تحقق آرمانش (وحدت ملی) استفاده کرد. (P. 144) مدیریت سیاسی ماندلا عاری از انتقاد نبود ولی وجهه اخلاقی او محفوظ ماند، یعنی همان «اقتدار اخلاقی» ای که به او امکان می‌داد در زمان سفر کلینتون به آفریقای جنوبی (۱۹۹۸) به صراحت از سیاست خارجی ویژه خود (داشتن روابط دوستانه با کشورهای مطرود آمریکا مثل کوبا، لیبی و ایران) دفاع کند و رئیس جمهور تنها ابرقدرت جهان (کلینتون) را ناگزیر کند که بگوید ما موافقت کردیم که در این موارد توافقی با هم نداشته باشیم.

به عقیده جان کین خانم آتونگ سان سوچی (متولد ۱۹۴۵) نمونه دیگری از

سیاستمداران مخالفی است که از «سرمایه اخلاقی» موروثی و اکتسابی خود، به خوبی در مسیر مبارزه علیه رژیم سرکوبگر حاکم بر کشورش (برمه - یا به قول رژیم حاکم فعلی، میانمار-) استفاده کرده است. پدر او آئونگ سان (۱۹۴۷-۱۹۱۴) ناجی برمه و اولین نخست‌وزیر این کشور بود، که نقش مهمی در مبارزه علیه نیروهای انگلیسی و (سپس ژاپنی) حاکم بر برمه و آزادی کشورش داشت، که چند ماهی پس از تصدی پست نخست‌وزیری توسط یکی از رقبای سیاسی خود ترور شد (۱۹۴۷). مرام او ترکیبی از آیین بودا، مارکسیسم و دموکراسی بود ولی رهبران پس از او به نام سوسیالیسم، دیکتاتوری پیشه کردند. خاطره نمادین آئونگ سان و مطالبات مردم معترض برمه، سبب شد که چند دهه بعد دخترش خانم سوچی، بدون کمترین پیشینه‌ای در سیاست، به «تصادف» (و به اعتقاد مردم برمه براساس «تقدیر») وارد صحنه سیاسی کشورش شود (۱۹۸۸) و حتی بی‌تجربگی سیاسی‌اش، مایه افزونی اعتبار او گردد. (P. 153)

جایزه صلح نوبل (۱۹۹۱) را نیز نصیب او ساخت. (P. 166) خانم سوچی با استفاده از «سرمایه اخلاقی» خود، تلاش کرد تا همانند گاندی رهبری توأمان سیاسی و اخلاقی جامعه روستایی برمه را به دست آورد و بیش از آنکه در پی سازماندهی سیاسی باشد، در نقش یک آموزگار دموکراسی عمل کند. (P. 167) آرمان او ایجاد یک برمه متحد و دموکراتیک است از طریق ترویج عشق و حقیقت و دموکراسی (و نه شیوه‌های تحکیم‌آمیز و یا تفرقه‌انگیز - حتی در مورد نظامیان که رهبرانش مخالف او هستند -) و نیز تأکید بر «دکترین شهامت». وی معتقد است که «این ترس است که فساد می‌آورد نه قدرت، چون ترس خاموش‌کننده چراغ خرد و وجدان است.» (P. 156) مبارزه خانم سوچی هنوز به پایان نرسیده، ولی طولانی‌تر شدن حبس او، بر محبوبیت و بالطبع «سرمایه اخلاقی» او افزوده، و از اعتبار مخالفانش کاسته است (تمثیل دو طرف این مبارزه به کارتون «دیو و دلبر»<sup>۵</sup> (P. 167) و یا خانم سوچی را «ژاندارک» برمه خواندن (P. 170) می‌توان تصور کرد که برمه هر آینده‌ای که داشته باشد، به خانم سوچی و «سرمایه اخلاقی» نیاز خواهد داشت.

### سرمایه اخلاقی و نهاد ریاست جمهوری آمریکا

جان کین در بخش چهارم کتاب خود (فصول هفت تا ده) به بررسی ارتباط میان سرمایه اخلاقی و «نهاد» ریاست جمهوری در آمریکا (از دوره کندی به بعد) می‌پردازد و تأثیرات متقابل عملکرد رؤسای جمهور این کشور را بر اعتبار و مقبولیت این نهاد تشریح می‌کند. وی معتقد است که محوریت نهاد ریاست جمهوری در ساختار سیاسی آمریکا (در مقایسه با سایر نهادها مثل کنگره، قوه قضائیه و دستگاه اداری دولت)، تا بدان حد است که اعتبار یا عدم اعتبار این نهاد، کل نظام سیاسی و بلکه ملت آمریکا را متأثر می‌سازد. (P. 175-176) از همین روست که شکست آمریکا در ویتنام از نظر هنری کیسینجر، موجب برافتادن اسطوره «ممتاز بودن» آمریکا شد، زیرا تصور عمومی ملت آمریکا این بوده که واجد ارزشهایی والا و نقشی الگویی برای سایر ملل می‌باشند و شکست در ویتنام این درس را به آمریکائیان آموخت که فاقد مأموریت الهی برای تغییر سایر ملل بر طبق الگوی خویش‌اند. در واقع اسطوره آمریکا «بیوند قدرت و فضیلت» بوده که تجلی آن نهاد ریاست جمهوری این کشور است. (P. 180-182) رقابت دیرین میان کنگره و رئیس جمهور، در قرن بیستم و از دوره روزولت به بعد به نفع رئیس جمهور تغییر کرد و رئیس جمهور نماد آرمانهای مردم شد. (P. 184) برخی از رؤسای جمهور (مثل واشنگتن، لینکلن، ویلسون و روزولت) این اسطوره را تقویت کرده‌اند و عملکرد برخی دیگر (همچون نیکسون، جانسون و کلینتون) مایه تضعیف آن شده است.

جان اف. کندی (۱۹۶۳-۱۹۱۷) که در سن چهل و سه سالگی به ریاست جمهوری آمریکا رسید (۱۹۶۱) نماد روح جوان ملت آمریکا بود که امید به تغییر و شکوفایی دوباره را زنده کرد. سیاست داخلی او در زمینه تأمین حقوق مدنی و دفاع از حقوق سیاهپوستان و سالمندان، و نیز رهبری فرهنگمندان او در دوره جنگ سرد و تأسیس «سپاه صلح» برای گسترش ارزشهای اخلاقی به جهان و نیز «برنامه اتحاد برای پیشرفت» برای کمک به کشورهای آمریکای لاتین، «سرمایه اخلاقی» قابل توجهی را برای او پدید آورد. (P. 196-198) البته افراط در نمادپردازی در مورد رقابت آمریکا و شوروی (تمثیل آن به تقابل میان خیر و شر) برای او خالی از دشواری نبود، زیرا در ماجرای «خلیج خوکها» (۱۹۶۱) و «بحران موشکی کوبا» (۱۹۶۲) و بالاخره «پیمان منع آزمایشهای هسته‌ای» (۱۹۶۳) وی ناگزیر از معامله و متهم به مصالحه با شیطان (شوروی) شد. (P. 199) کندی که با جمله معروف «نرسید که کشورتان چه کاری می‌تواند برای شما بکند، پیرسید که شما برای کشورتان چه کاری می‌توانید

خانم سوچی با استفاده از «سرمایه اخلاقی» خود، تلاش کرد تا همانند گاندی رهبری توأمان سیاسی و اخلاقی جامعه روستایی برمه را به دست آورد و بیش از آنکه در پی سازماندهی سیاسی باشد، در نقش یک آموزگار دموکراسی عمل کند، شکست آمریکا در ویتنام از نظر هنری کیسینجر، موجب برافتادن اسطوره «ممتاز بودن» آمریکا شد و این درس را به آمریکائیان آموخت که فاقد مأموریت الهی، برای تغییر سایر ملل بر طبق الگوی خویش‌اند

خانم سوچی «سرمایه اخلاقی» اش را از پدرش کسب نموده بود، همچنان که تقریباً اکثر سیاستمداران زن آسیایی (مثل کورازون اکینو در فیلیپین، ایندیرا گاندی در هند، باندارانایکه و کوماراتونگا در سری لانکا، مگاواتی در اندونزی، خالده ضیاء و حسینه واجد در بنگلادش و بی‌نظیر بوتو در پاکستان)، اعتبارشان را از پدران یا شوهران - غالباً ترور یا اعدام شده - خود کسب کرده‌اند. (P. 150) ولی خانم سوچی توانست با تاسی از گاندی و اتخاذ شیوه‌های غیرخشن و دموکراتیک در مبارزه، بر این سرمایه بیفزاید. پیروزی حزب او در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۰ باعث نگرانی نظامیان حاکم و محبوس نمودن او در خانه‌اش شد. ولی این امر بر اعتبار داخلی و بین‌المللی خانم سوچی افزود و او را به چهره‌ای بین‌المللی تبدیل کرد و

گفت‌وگو درباره اخلاق در علوم سیاسی، امری غیرعادی به نظر می‌رسد زیرا نوعی بدبینی عمومی نسبت به استفاده ابزاری سیاسیون از اخلاق (برای توجیه خود یا نفی رقیب) وجود دارد. (شوخی معروف: «به من اعتماد کن، من یک سیاستمدارم!») ولی نکته این است که رشد نظریات اجتماعی و سیاسی در غرب، مبتنی بر الگوی علوم جدید فیزیکی و مادی بوده، که هدف آن تبیین رفتارها و پدیده‌های انسانی بر اساس انگیزه‌های مادی و جبری است (تقلیل‌گرایی). در حالی که ماهیت پیچیده انسان ایجاب می‌کند که بعد اخلاقی حیات او نیز، که امری ناگزیر و غیرقابل حذف بوده و در حیات سیاسی او نیز تأثیر و حضوری دائمی دارد؛ مورد توجه قرار گیرد. (PP. 258-259) نادیده گرفتن این بعد اخلاقی در سیاست امری غیر واقع‌گرایانه بوده و هدف این کتاب نیز ارائه مصادیق مختلف این واقعیت است که دآوری اخلاقی مستمر مردم نسبت به افراد و نهادهای

انجام دهید»، دوره ریاست جمهوری خود را شروع کرده بود، خیلی زود ترور شد (۱۹۶۳) و این حادثه به عنوان مرگ یک قهرمان اخلاقی تلقی شد.

پس از این حادثه و در دوره رؤسای جمهور بعدی (جانسون و نیکسون) مسئله درگیر شدن آمریکا در جنگ طولانی ویتنام (۱۹۶۴ - ۱۹۷۵) سبب شد که افکار عمومی داخلی، دچار تشنگی و اختلاف شدید گردد که بعضاً به درگیریهایی خیابانی و خشونت‌های پراکنده نیز منجر شد. از سوی دیگر رسوایی واترگیت (۱۹۷۲) و افشای تلاش غیرقانونی نیکسون برای حذف رقیب خود در انتخابات آتی ریاست جمهوری، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر اسطوره آمریکایی «رئیس جمهور، مظهر قانون» وارد آورد و نه تنها بر سرمایه اخلاقی خود نیکسون، بلکه بر اعتبار نهاد ریاست جمهوری و سرمایه اخلاقی ملت آمریکا آسیب رساند. (P. 217)

جیمی کارتر در دوره ریاست جمهوری خود (۱۹۸۱ - ۱۹۷۷) با شعار بسط دموکراسی در جهان (اساساً در رژیم‌های تحت نفوذ مثل ایران و نیکاراگوا و نه قدرتهای بزرگ مثل شوروی و چین)، تلاش ناموفقی برای احیای اسطوره آمریکایی به خرج داد ولی تحولات مختلف (حمله شوروی به افغانستان ۱۹۷۹، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ۱۹۷۹ و شکست آمریکا در حل مسئله گروگانها در ایران ۱۹۸۰) مانع از توفیق او در این زمینه شد. فروپاشی شوروی و سقوط رژیم‌های وابسته به آن در دوره جرج بوش (۱۹۹۲ - ۱۹۸۹)، فرصت‌طلبی آمریکا برای ایفای نقش پلیس جهانی و مداخله در جنگ اول خلیج فارس - پس از حمله عراق به کویت - (۱۹۹۱ - ۱۹۹۰) و طرح ایده «نظم نوین جهانی»، همه در راستای التیام دردهای ناشی از «سندروم ویتنام» و احیای اعتبار آمریکا در جهان بود. (P. 239) البته مواضع و سیاست‌های متضاد و نامنسجم دولت بوش و برخی از مشکلات داخلی آمریکا در دوره او، سبب کاهش علاقه مردم به سیاست خارجی (منبع تأمین‌کننده «سرمایه اخلاقی» برای آمریکا) شد. کلینتون در دوره ریاست جمهوری خود (۲۰۰۰ - ۱۹۹۲) تلاش داشت تا نقش رهبری غیر مهاجم آمریکا را در جهان بدون کمونیسیم تثبیت کند. (PP. 245-246) رسوایی اخلاقی او (ارتباط با خانم مونیکا لوینسکی) و استیضاحش، گرچه که تأثیری منفی بر اعتبار او بر جای نهاد، ولی انتخاب مجددش به ریاست جمهوری نشان داد که دیدگاه مردم آمریکا نسبت به خود و رئیس جمهورشان واقع‌گراتر شده و منزلت آرمانی - اسطوره‌های نهاد ریاست جمهوری نزد آنها، به پایین‌ترین و انسانی‌ترین حد خود تنزل کرده است (PP. 251-252) مجموع این تحولات، از تأثیرات متقابل میان عملکرد کارگزاران سیاسی (رؤسای جمهور آمریکا) و اعتبار و مقبولیت - «سرمایه اخلاقی» - نهادهای سیاسی مرتبط با آنها (نهاد ریاست جمهوری آمریکا) دارد.

#### نتیجه

مؤلف در فصل آخر کتاب به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پرداخته و می‌نویسد که انسان به منزله موجودی اجتماعی، دغدغه دآوری اخلاقی دیگران نسبت به خود را (اعم از تأیید، نفی، اعتماد، تردید، ...) دارد و موضوع این دآوری اخلاقی نیز تمامی باورها و رفتارهای انسانی، من جمله عقاید و اعمال سیاسی اوست. در حیطه اخلاق و سیاست، منطقه خصوصی وجود ندارد و همه دیدگاه‌ها و روابط ما می‌توانند اخلاقی و در نتیجه سیاسی باشند. همین دغدغه ما را وادار به توجیه و استدلال نسبت به «درستی» افکار و اعمالمان می‌کند و در نقطه مقابل باعث ناراحتی ما از انتقاد و اعتراض دیگران می‌شود. ناراحتی‌ای که سبب نگرانی و چاره‌جویی می‌شود، و اگر تبدیل به خشم شود سر از خشونت درخواهد آورد. (P. 256) در واقع ماهیت تمامیت‌خواهی نیز چیزی جز این نیست: به کارگیری زور برای نابودی (و نه کنترل) داوریهایی اخلاقی مردم نسبت به خود.

## فروپاشی شوروی و سقوط رژیم‌های وابسته به آن

در دوره جرج بوش (۱۹۹۲ - ۱۹۸۹)،

### فرصت‌طلبی آمریکا برای ایفای نقش پلیس جهانی

و مداخله در جنگ اول خلیج فارس

- پس از حمله عراق به کویت - (۱۹۹۱ - ۱۹۹۰)

و طرح ایده «نظم نوین جهانی»،

همه در راستای التیام دردهای ناشی از

«سندروم ویتنام» و احیای اعتبار آمریکا

در جهان بود

ماهیت پیچیده انسان ایجاب می‌کند که

بعد اخلاقی حیات او نیز، که امری ناگزیر و

غیرقابل حذف بوده و در حیات سیاسی او نیز

تأثیر و حضوری دائمی دارد؛

مورد توجه قرار گیرد

سیاسی، یکی از عوامل اصلی کارکرد آنهاست و این یعنی «سرمایه اخلاقی». (P. 260)

پی‌نوشت:

1. School of Politics and Public Policy
2. Griffith University, Queensland, Australia
3. Yale University
4. "Right makes might"
5. Beauty and the Beast